

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله مباحث اجتهادی

امربه معروف ونهی از منکر و نقش

زمان و مکان در اجتهاد

حضرت آیت الله العظمی

شیخ جعفر سبحانی «حفظه الله»

«جلسه دهم»

۱۴۰۲/۰۳/۲۸

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

- تأثیر زمان و مکان در احکام حکومتی ۴
- مقدمه ۵
- تعیین نوع حکم حاکم ۵
- تفاوت بین احکام اولیه و ثانویه ۶
- توضیح بیشتر ۷
- تطبیق احکام سه‌گانه در مثال تنباکو ۸
- تطبیق عبارت ۱۰
- ممیزات حکم حاکم از حکم اولی و ثانوی ۱۳
- مثالی دیگر در مورد حکم اجرائی ۱۴
- مثال دوم ۱۴
- جمع بندی دو مثال اول ۱۶
- مثال سوم ۱۷
- مثالی دیگر ۱۸
- تأثیر زمان و مکان در فقه اهل سنت ۱۹



**تأثیر زمان و مکان در احکام
حکومتی**



مقدمه

تا کنون، بحث‌های ما در مورد فتوا و اجتهاد بود که زمان و مکان در اجتهاد و فتوا مؤثر است. الان دیگر بحث ما در مورد اجتهاد و افتاء نیست؛ بلکه در مورد احکام حکومتی است. یعنی جایی که فقیه در منصب حکومت نشست؛ زمان و مکان در احکام حکومتی او مؤثر است. باید بین مسئله قبل و این مسئله فرق بگذاریم. مسئله قبل راجع به افتاء بود. مجتهد، رساله می‌نویسد، توضیح المسائل می‌نویسد. آیا زمان و مکان در آن مؤثر است؟ گفتیم مؤثر است؛ اما در اینجا، درباره اجتهاد و افتاء نیستیم؛ بلکه دنبال این هستیم که اگر یک مجتهد، حاکم شد و در منصب حکومت قرار گرفت؛ احکامی که برای مصلحت جامعه صادر می‌کند، آیا در آن هم زمان و مکان مؤثر است یا خیر؟ این یک نکته [بود]. نکته دیگر [این است که] بحث ما در ولایت فقیه نیست. ولایت فقیه، یک بحث مفصلی دارد، بلکه یک گوشه‌ای از ولایت فقیه است و آن این است که اگر فقیه در منصب حکومت قرار گرفت؛ احکام حکومتی که صادر می‌کند، زمان و مکان در آن، مؤثر خواهد بود؛ بنابراین ما درباره ولایت فقیه بحث نمی‌کنیم. آن یک بحث مفصل و جداگانه‌ای است. گوشه‌ای از آن ولایت را بحث می‌کنیم. فقیه‌ای که والی حاکم است، زمان و مکان در نحوه حکومت و حکم او، کاملاً مؤثر است.

تعیین نوع حکم حاکم

اگر این نکته را در نظر بگیریم، باید این مسئله را در نظر بگیریم که آیا حکم حاکم، حکم اولی است یا حکم ثانوی است یا هیچ کدام؟ یک مثالی بزنم. زمان ناصرالدین شاه، مسئله تنباکو پیش آمد. دولت وقت آمد و خرید و فروش تنباکو را

به یک شرکت خارجی داد و مسلماً این عمل، اقتصاد اسلامی را متزلزل می‌کند. اقتصاد اسلامی، در دست یک شرکت کافر قرار می‌گیرد. حاکم وقت در اینجا آمد و فرمود: الیوم استعمال تنباکو محاربه با امام‌زمان است. آیا اینکه می‌فرماید محاربه با امام‌زمان است؛ حکم اولی است؟ مثل اقیمو الصلوه و اتوا الزکاه یا حکم ثانوی است مثل لاضرر و لا حرج؟ یا نه این است و نه آن؟ ما معتقدیم نه حکم اولی است و نه حکم ثانوی است؛ بلکه حکم اجرایی است، برای حفظ عظمت و استقلال اسلام است.

تفاوت بین احکام اولیه و ثانویه

باید بین احکام اجرایی و احکام اولیه و ثانویه فرق بگذاریم. احکام اولیه، نماز است و روزه است و حج است و جهاد است. احکام ثانویه، صفحه ۹ پاورقی را ملاحظه فرمایید.

عناوین ثانویه: ضرورت و اضطرار، عسرو حرج دو، اهم و مهم سه، تقیه چهار، ذریعی که مقدمه واجبات و محرمات است، مصالح عامه مسلمین، اینها را عناوین ثانویه می‌گویند. آیا حکم میرزای شیرازی که فرمود الیوم حرام است؛ از قبیل این‌هاست؟ خیر. نه حکم اولی است و نه حکم ثانوی است؛ بلکه استناد به عناوین ثانویه کرده است و حکم اجرایی را صادر کرده است. حکم اجرایی و حکم ولایی، غیر از این دو تا است؛ گرچه اساسش همین عناوین ثانویه است؛ اما آنی را که می‌گویند، نمی‌توانیم بگوییم قال الصادق و قال الباقر اما در عین حال، ریشه‌اش در همان قال الصادق و قال الباقر است.

اگر این جمله را آقایان حفظ کردند که احکام اولیه داریم و احکام ثانویه داریم و حکم حاکم، لا هذا و لا ذاک بلکه احکام اجرایی و ولایی است؛ این قسم سومی است، ولو اینکه ریشه‌اش در این‌هاست اما غیر آنهاست.

توضیح بیشتر

این اجمال مسئله [بود]. توضیح ذلک. گاهی از اوقات، خود حکم شرعی مشکل پیدا می‌کند. خود همان حکم اولیه اولیه، یک نوع مشکلی پیدا می‌کند. به قول آقایان، تراحم پیدا می‌کند. چطور؟ آقای که مریض است، می‌گوییم باید وضو بگیرد. چرا؟ آیه اطلاق دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ^۱» و حال اینکه اگر این آدم وضو بگیرد، ممکن است منجر به مرگش شود. این اطلاق آیه در اینجا، مزاحمت پیدا کرده است. آنکه به داد این تراحم می‌رسد، کدام است؟ عناوین ثانویه است. می‌گوید «لاضرر و لا ضرار^۲» این لاضرر، اطلاق آیه راقیچی می‌کند.

اگر خود حکم واقعی، تراحم پیدا کند؛ برای رفع تراحم، عناوین ثانویه وارد می‌شود و این تراحم را از بین می‌برد. البته این باز، مسئله ولایی نیست؛ بلکه مسئله اجتهادی است.

اما احکام ولایی، گاهی دو تا حکم واقعی داریم. به خلاف اولی که در اولی، حکم واقعی یکی بود. الان دو تا حکم است. دو تا حکم واقعی داریم؛ اما این دو تا حکم واقعی، با هم متزاحم شدند. فعلاً باید کوشش کنیم که مانحن فیه از

۱. مائده، آیه ۶

۲. روایت «لاضرر و لا ضرار» از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن را در مورد قضیه سمرة بن جندب فرمودند. داستان از این قرار بود که او در خانه مردی از انصار درخت نخلی داشت و سرزده و بدون اجازه وارد خانه مرد انصاری می‌شد. مرد انصاری از او خواست هنگام ورود اجازه بگیرد ولی سمرة نپذیرفت. انصاری نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و از این قضیه شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله از وی خواست، هنگام ورود اجازه بگیرد ولی سمرة این خواسته الله علیه وآله را رد کرد. در این هنگام پیامبر به مرد انصاری دستور کردند درخت را داد و فرمود: «لاضرر و لا ضرار» (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۹۲).

مصادیق حکم اولی است یا از مصادیق حکم دومی است؟ اینجاست که می‌گوییم حکومتی، ولایی.

تطبیق احکام سه‌گانه در مثال تنباکو

مثال: اولاً، شرع مقدس استقلال اسلام را و استقلال اقتصاد اسلامی را از اساس قرار داده است. «ما جعل علیکم فی الدین من حرج^۱» آیه دیگر «ما جعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً^۲» استقلال اقتصادی است. از این طرف، مردم شیراز تنباکو کاشته‌اند. تنباکو را باید بفروشند. اگر نفروشند، ضرر می‌کنند. خریدار تنباکو هم کیست؟ شرکت خارجی است. دو تا حکم اولی داریم. اول، استقلال اقتصاد اسلامی، اسلام باید اقتصادش مستقل باشد و دومی این است که شارع مقدس گفته است «احل الله البيع^۳» آقا می‌خواهد تنباکو را بفروشد. اینجا چه کنیم؟

اگر اولی را بگیریم، دومی را باید رها کنیم و اگر دومی را بگیریم، اولی را رها می‌کنیم. توجه کردید دو حکم کدام است؟ اولی چه شد؟ استقلال اقتصاد اسلامی. مسلمانان باید اقتصادشان دست خودشان باشد و چنگال خارجی بر آن نباشد. ما جعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً. از آن طرف هم احل الله البيع، تنباکو را کاشته و می‌خواهد بفروشد؛ این هم یک اصلی است؛ اما الان گیر کردیم. اولی را بگیریم، بنده خدا ضرر می‌کند و دومی از بین می‌رود. دومی را بگیریم، اولی [از بین می‌رود].

۱. حج، آیه ۷۸

۲. اشاره به آیه ۱۴۱ سوره نساء: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا

۳. بقره، آیه ۲۷۵

اینجا حاکم اسلامی وارد می‌شود که ببیند اهم و مهم چیست؟ آیا مورد، از صغریات اولی است یا از صغریات دومی است؟ می‌گوید از این عناوین ثانویه استفاده می‌کنیم. از عناوین ثانویه که گفتیم؛ کدام مورد است؟ اهم و مهم یا مصالح عامه. می‌گوید امروز به این شکل، فعلاً باید تنباکو، خرید و فروشش ممنوع باشد. این مانحن‌فیه از مصادیق قانون اولی است و قانون دومی باید فعلاً مسکوت باشد؛ بنابراین حکم این حاکم که در واقع می‌گوید امروز باید اولی را بگیریم و مانحن‌فیه از مصادیق اولی است و از مصادیق دومی نیست؛ این حکم میرزای شیرازی، حکم اولی است؟ خیر. حکم ثانوی است؟ خیر، اما از حکم ثانوی استفاده کرده است. چه کرده است؟ گفته مانحن‌فیه از مصادیق اولی است و از مصادیق دومی نیست و لذا حکم را صادر کرد و همه مسلمانان ایران، قلیان‌ها را شکستند، شرکت ضرر کرد و شاه هم ناچار شد که معامله را فسخ کند و دوباره خرید و فروش تنباکو و قلیان، آزاد شد.

آقایان دقت کنید. شماها می‌خواهید فقیه بشوید. اینکه می‌گوییم حکم حاکم، در اینجا نه اولی است و نه دومی است؛ دقت کنید. اولی این است که اقتصاد اسلامی، باید مستقل باشد. اولی این است که خرید و فروش جایز [است]. عناوین ثانویه اینهاست اما حکم جناب شیرازی نه اولی است و نه از عناوین ثانویه است؛ بلکه از این عناوین ثانویه، استفاده کرده و حکم اجرایی و ولایی صادر کرده است. امروز استعمال تنباکو به منزله محاربه با امام‌زمان است؛ استفاده کرده است و لذا حکم حاکم را در اینجا، نه حکم اولی می‌دانیم و نه حکم ثانوی، بلکه حکم اجرایی و ولایی [می‌دانیم]. اگر بپرسند حکم اجرایی و ولایی چیست، چه می‌گوییم؟ می‌گوییم حاکم تشخیص داد که مانحن‌فیه، امروز، از مصادیق اولی است یا از مصادیق دومی است. اولی را باید گرفت یا دومی را [باید گرفت].

تطبيق عبارت

از اینجا دو مسئله را می‌فهمیم. آن این است که حکم حاکم... صفحه ۱۰ را بیابید:

و بذلك يظهر ان حكم الحاكم الاسلامي يتمتع بمميزات: (دوتا میز دارد، آن این است که) الاولى، ان حكمه بتقديم احدي الكبريين (آن کدام است؟ استقلال) ليس حكماً مستتباً من الكتاب و السنه مباشرة و ان كان اساس الولاية و اصلها مستتباً و مستخرجاً منهما، الا ان الحاكم لما اعتلى منصة الحكم و وقف على ان المقام من صغريات ذلك الحكم الواقعي دون الآخر للمقليس التي عرفتها، يصير حكميه حكومياً و ولائياً في طول الاحكام الاوليه و الثانيه (که در پاورقی خواندیم).

در واقع، نه حکم اولی است و نه حکم ثانوی اما ریشه‌اش به همین احکام و عناوین ثانویه برمی‌گردد.

وليس الهدف من وراء تسوية الحكم له الا الحفاظ على الاحكام الواقعيه برفع التزاحم.

واقعاً هدف میرزای شیرازی این بود که احکام واقعی، لطمه‌ای نبیند. نه اولی و نه ثانوی چرا که دائماً که حرام نکرد؛ موقتاً [حرام کرد]. در واقع خواست هم اولی محفوظ باشد و هم دومی، گفت که به منزلهٔ محاربه است. وقتی هم که شرکت فسخ کرد؛ دوباره به حکم اولی برگشت. نظر میرزای شیرازی، حفاظت بر اسلام بود، حفاظت بر احکام اولیه بود و از احکام ثانویه، بهره گرفت تا این احکام محفوظ بماند.

و لذلک سمیناه حکماً اجرائیاً و ولایاً حکومیا لا شرعیاً، لما
عرفت من ان حکمه علاجی (حکم علاجی است) یعالج به
تزام الاحکام الواقعیه فی ظل العناوین الثانویه و ما یعالج به
حکم لا من سنخ المعالج.

یک معالج داریم و یک معالج داریم. معالج، احکام اولیه و ثانویه است. آنی
که علاج کردیم، حکم مرحوم میرزای شیرازی است. گفت که به منزله محاربه
است. معالج، حکم میرزا است و معالج، احکام واقعی است.

ولو جعلناه فی عرض الحکمین (خدایی نکرده بگوییم حکم
میرزای شیرازی یا حکم اولی یا حکم ثانوی است، آن اصل
اولی به هم می خورد. آن اصل اولی چه بود؟ لا مشرع الا الله
تبارک و تعالی. این یک نکته، نکته دوم) الثانیه: ان حکم
الحاکم لما کان نابعا من المصالح العامه و صیانة القوانين
الثانویه لا یرج حکمه عن اطار الاحکام الاولیه و الثانویه.

حکم میرزای شیرازی، چون ریشه اش به عناوین ثانویه برمی گردد، بالاخره
حکم او از این ۷ عنوان بیرون نیست. یا بر اولی تکیه می کنید، یا بر دومی؛ آن
عناوین را دومرتبه بیاورید. صفحه ۹، پاورقی: یا از ضرورت و اضطرار استفاده
می کنید، یا از ضرر و ضرار، یا از عسر و حرج، یا اهم و مهم، یا تقیه یا ذرایع یا
مصالح. میرزا از این مصالح استفاده کرده است؛ بنابراین، حکم حاکم، حکم
شرعی به معنای قال الله و قال النبی نیست. فرمان میرزای شیرازی، قال الله و
قال النبی و قال الصادق نیست؛ اما ریشه اش برمی گردد به قول امام صادق که
مصالح مسلمین را در نظر گرفت و گفت الیوم، استعمال تنباکو به منزله مبارزه با
امام زمان است.

الان مثال‌ها را یکی پس از دیگری می‌خوانیم. اولین مثال، الاول، صفحه

:۱۰

لا شك ان التقويه الاسلام و المسلمین (اولین مثال، مثال میرزای شیرازی است، ببینید. دو تا حکم واقعی داریم. حکم واقعی اول) ان تقويه الاسلام و المسلمین من الوظائف الهامه و تضعیف و کسر شوکتهم من المحرمات الموبقه (این یک حکم، دومی را بخوانیم) و من جانب آخر، بیع و اشرای التباک امر محلل فی الشرع و الحکمان من الاحکام الاولیه و لم یکن ای تزاحم بینهما الا (در زمان ناصرالدین شاه) الا فی فتره خاصه عندما اعطى الحاكم العرفی امتیازا للشركه الاجنبیه، فصار بیعه و شراؤه بیده (اینجا، تزاحم پیدا شد در حالی که ۱۲ قرن، ۱۳ قرن بین اینها تزاحم نبود؛ ولی الان آمد. اینجا باید حاکم بیدار بداند که مصلحت در چیست؟ اخذ به حکم اولی است یا اخذ به حکم ثانوی است؟ از صغریات حکم اولی است یا از صغریات حکم دومی؟ اینجا می‌فرماید که) فصار بیعه و شراؤه اعطى الحاكم العرفی امتیازا للشركه الاجنبیه، فصار بیعه و شراؤه بیده و لما احس الحاكم الشرعی آنذاک السید المیرزا الشیرازی ان استعماله یوجب انشباب اظفار الکفار (ناخن‌های کافران وارد می‌شود) علی هیکل المجتمع الاسلامی، حکم بان استعماله بجمیع انواع الاستعمال کمحاربه ولی العصر. فلم یکن حکمه نابعا الا من تقدیم الاهم علی المهم او من نظائره، و لم یکن الهدف من

الحکم الا بیان (اینکه در این شرایط، بلید بگوئیم مورد، از صغریات حکم اولی است و از صغریات حکم دوم نیست) الا بیان ان المورد من صغریات حفظ مصالح الاسلام و استقلال البلاد و لا یحصل الا بترك استعمال التناک بیعا و شراء و تدخینا و غیرها، فاضطرت الشركه حینئذ الی فسخ العقد.

مميزات حکم حاکم از حکم اولی و ثانوی

حکم حاکم شرعی، دو تا علامت دارد. صفحه ده را بیاورید. الاولی و الثانيه، اینها را باید حفظ کنیم. حکم حاکم، دوتا ممیز دارد. الاولی، الثانيه. حکم حاکم، اولین ممیزش این است که از قرآن و سنت استفاده نکرده است؛ چون که در قرآن و سنت چنین حکمی در کار نیست؛ لذا در ردیف احکام اولیه و ثانویه نیست. باید جمع کنیم. حکم حاکم، از قرآن و سنت استفاده نکرده است. نه قال الله گفته است که التناکو حرام و نه امام صادق گفته است. در عین حالی که نگفته است؛ اما ریشه اش برگشته به همین احکام ثانویه ای که از آن استفاده کرده است و لذا حکم حاکم، نه حکم اولی است و نه حکم ثانوی؛ بلکه ثالث است. به آن حکم اجرایی می گویند. حکم اجرایی یعنی چه؟ برای حفظ مصالح مسلمین، برای حفظ احکام اسلام این حکم را صادر کرده است که کانه یک نوع حجابی باشد که نگذارد این احکام اولیه و ثانویه لطمه بخورد. این یکی [بود].

دومی هم عرض کردیم که در عین حال که جزء احکام اولیه و ثانویه نیست؛ بلکه یک نوع علاج حفظ آنهاست ولی در عین حال ریشه اش برمی گردد به کتاب و سنت و البته به حفظ اسلام برمی گردد.

مثالی دیگر در مورد حکم اجرائی

عرض کردیم حکم حاکم، نه حکم اولی است؛ قال الله و نه حکم ثانوی است؛ لاضرر و لاضرر بلکه حکم اجرائی است که در واقع می‌خواهند یک نوع پیشگیری کنند که احکام صدمه نبیند. آیا مثال دیگری دارد که نه حکم اولی باشد و نه ثانوی باشد؛ بلکه یک نوع حکم غیر اینها باشد؟

حکم قاضی. قاضی که حکم می‌کند که این فرش مال [کیست]؟ بینه دارد؟ می‌گوید نه. توی منکر، قسم می‌خوری؟ بله. قسم می‌خورد و مال را برمی‌دارد. حاکم می‌گوید این، مال زید است. حکم حاکم، نه حکم اولی است و نه حکم ثانوی است؛ بلکه یک نوع حفاظی برای حکم اولی و ثانوی است. احکام قاضی را نمی‌توانیم قال الله و قال النبی بگوییم. نه از احکام اولی است و نه از این عناوین است؛ اما درعین حال، حکم قاضی، یک نوع حکم اجرائی برای حفظ قوانین اسلام، حکم قاضی در شرع مقدس، حکم صحیح و نافذ تلقی شده است. به اینها حکم ولایی و اجرائی می‌گویند. امروز، پیشگیری می‌گویند. هر اسمی می‌خواهید بگذارید، بگذارید.

بنابراین حکم اولیه و ثانویه نیست؛ اولاً و درعین حال ریشه‌اش از همین عناوین ثانویه استفاده می‌شود.

مثال دوم

مثال دوم، بیاورید. البته این الان، مشکل کم‌تر است. سابقاً اگر می‌خواستند خیابان‌کشی کنند؛ خیابان‌کشی نوعاً سبب می‌شد که خانه‌های مردم خراب بشود و املاک مردم از بین برود. از آن طرف هم، کشور ماشین و قطار و هواپیما می‌خواهد. اینها چیزهای ضروری است. نمی‌شود که ماشین باشد

و خیابان در کشور نباشد. دو تا حکم است. از این طرف، صنایع برای ما امر الزامی است و از طرفی دیگر اگر بخواهیم صنایع را بیاوریم، ماشین را بیاوریم؛ باید خیلی از خانه‌ها را خراب کنیم تا خیابان کشی شود. سابقاً علما می‌آمدند برای اینکه حلال باشد؛ صاحب‌خانه‌ها را دعوت می‌کردند که راضی بشوید. شما که الان خانه‌تان را خراب می‌کنند؛ راضی بشوید که مؤمنین که در خیابان‌ها راه می‌روند، حلال باشد. این یک راهی است.

راه دوم، نه؛ حکم ولایتی است. حاکم می‌بیند که مملکت هم ماشین می‌خواهد، هم وسائل رفت‌وآمد می‌خواهد و بدون این وسائل، زندگی ممکن نیست و از آن طرف هم حفظ اموال مسلمانان لازم است؛ اما امروز، اهم و مهم کدام است؟ ما باید ببینیم امروز، از مصادیق حکم اولی است یا از مصادیق حکم دومی است؟ از مصادیق حکم اولی است؛ زیرا می‌دانیم که اگر خیابانی نباشد، ملتی در کار نیست. بیمارستان نباشد؛ ملتی در کار نیست. اینجا حاکم تجویز می‌کند که پول اموال مردم را بدهید؛ خیابان کشی که می‌کنید، پول زمین را بدهید، پول خانه را بدهید؛ خرابش کنید ولو خودش بگوید که من راضی نیستم. اینجا دیگر میزان نیست.

تأسیس ۱۵۸۶ ه.ق

تطبیق حکم در مثال

بنابراین در اینجا حکم حاکم، حکم اولی است؟ نه، قال الله که نیست. حکم ثانوی است؟ نه. بلکه از این عناوین ثانویه استفاده کرده است. امروز مصالح مسلمین در این است که این مورد از مصادیق اولیه باشد و نه از مصادیق دومی. جمعش این است که دولت باید پول زمین‌ها و خانه‌ها را بدهد. خیابان کشی کند ولو طرف، راضی نباشد. ملاحظه بفرمایید:

الثانی: ان حفظ النفوس من الامور الواجبه (این، یک؛ دوم) و تسلط الناس على اموالهم و حرمة التصرف فی اموالهم امر مسلم فی الاسلام ایضاً (اما چه کنیم؟ بین این دو حکم واقعی، تراحم آمده است) الا انه على سبيل المثال ربما يتوقف فتح الشوارع فی داخل البلاد و خارجها، على التصرف فی الاراضی و الاملاک. فلو استعد مالکها بطیب نفس منه فهو؛ و الا فللحاكم ملاحظه الاهم بتقديمه على المهم و يحکم بجواز التصرف بلا اذن. غاية الامر یضمن لصاحب الاراضی، قیمتها السوقیه.

جمع بندی دو مثال اول

مثال سوم، تمام مثال‌ها این است که دوتا حکم واقعی تراحم پیدا می‌کنند. تا الان دو مثال گفتیم. مثال اول چه شد؟ دو تا حکم واقعی، با هم متزاحم شدند. مثال اول [این بود که] اقتصاد دست مسلمان‌ها باید باشد و دست کافر نباشد. از آن طرف هم بیع تنباکو برای کسی که تنباکو کاشته است؛ جایز باشد؛ ولی در آن شرایط، این دوتا حکم متزاحم شدند. حاکم بررسی می‌کند که امروز مصلحت، این است که مورد از مصادیق اول باشد؛ حفظ اقتصاد اسلام یا حفظ مالکیت تنباکو.

مثال دوم، از آن طرف امروز، مملکت ماشین و راه‌آهن می‌خواهد و یک نوع ضرورتی برای بشر است و از آن طرف هم کشیدن راه‌آهن و خیابان، تصرف در اراضی زمین است. دوتا حکم واقعی با هم تعارض و تراحم پیدا می‌کند. حاکم ملاحظه می‌کند تا ببیند اهم و مهم کدام است. پس یتمتع بتمیزین. اولاً حکم حاکم، حکم واقعی نیست؛ بلکه حکم ولائی و اجرایی و پیشگیری است و ثانیاً

در عین حالی که حکم واقعی و ثانوی نیست؛ اما ریشه‌اش در همان عناوین ثانویه است.

مثال سوم

ان اشاعة القسط و العدل مما ندب اليه الاسلام و جعله غاية لبعث الرسل « لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ »^۱

این یک، بسط عدالت و قسط، از اهداف انبیاست و از آن طرف هم «الناس مسطون علی اموالهم»^۲ حالا اگر آمدیم و در یک جامعه، محتکری هست. مردم گرسنه هستند و او گندم را احتکار کرده است. مردم به برنج نیاز دارند و او احتکار کرده است. اولی می‌گوید که حفظ جان مسلمانان لازم است و دومی می‌گوید که این محتکر هم مال است؛ الناس مسطون. چه کنیم؟ دو تا حکم واقعی با هم تزاخم پیدا کردند.

از آن طرف حفظ نوامیس و جان مسلمانان لازم است و از این طرف هم باید این طرف، باید مالکیتش محفوظ باشد؛ اما چه کنیم؟ محتکر نمی‌فروشد. حاکم در انبار را باز می‌کند. می‌گوید قیمت کنید. طرف راضی باشد یا نباشد؛ بفروشید و قیمت واقعی را به محتکر برسانید. جمع می‌کند. چرا؟ می‌گوید مانحن فیه از قبیل صغریات حکم اول است و آن کدام است؟ نوامیس اسلام و راه اسلام.

۱. حدید، آیه ۲۵

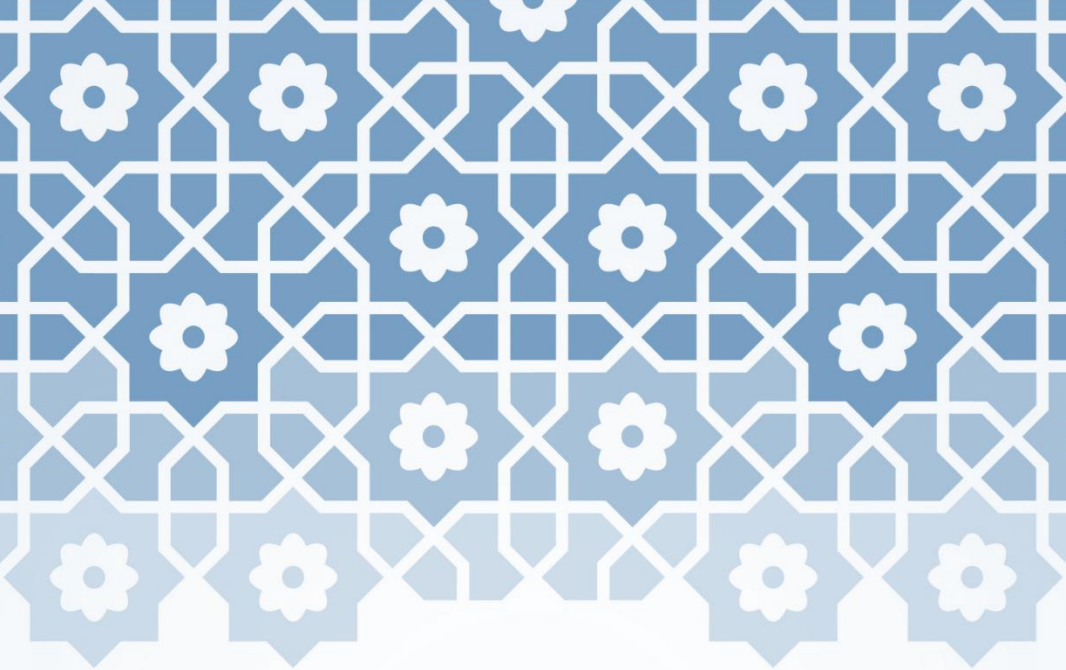
۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۷.

باز، دو تا ممیز را بگویید. ممیز اول، حکم حاکم لا حکم واقعی و لا ثانوی. اجرایی است. پیشگیری است و در دوم، در عین حالی که نیست؛ ریشه اش به همان عناوین ثانویه برمی گردد. عناوین ثانویه، ادواتی است دست حاکم تا بتواند تزامم بین الحکمین را مرتفع کند. عبارت را دیگر نمی خوانیم.


مثالی دیگر

الخامس لو رای الحاکم

از این طرف، جای بحثی نیست که مردم اگر باغی دارند، انگوری دارند؛ بفروشند. از آن طرف می بینیم که مردی هست که انگورش را به کسانی که فقط شراب می سازند؛ می فروشد. اینجا دو حکم واقعی [است]، چه کنیم؟ از آن طرف، ساختن شراب در اسلام حرام است. اشاعه فساد است. از یک طرف هم این مرد می گوید من مالک هستم و آزاد هستم. این دو حکم واقعی با هم تزامم پیدا کرده است. حفظ عقد مسلمانان و پاکی مسلمانان ایجاب می کند که بیع عنب به صانع شراب حرام باشد. از آن طرف هم این آدم می گوید که من، دارای انگور هستم و آزاد هستم. الناس مسلطون. اینجا حاکم می آید و می بیند این دو حکم واقعی با هم متزامم هستند. باید ببینیم که مصلحت ایجاب می کند که اولی را بگیریم یا دومی را؟ اولی را ایجاب می کند. تحریم می کند بیع انگور را به کسی که یصنع الشراب. این را گفتیم. مسئله تمام است.



**تأثير زمان و مكان در فقه
اهل سنت**



برگردیم صفحه بعد، الفصل الثالث. دراسه فی تأثیر الزمان و المكان فی فقه السنی.

تا اینجا هرچه می خواندیم، در مورد فقه شیعه بود. سنی های روشن فکر اخیر، آن ها هم به این مسئله وارد شدند. ممکن است شما بگویید که چه لزومی دارد که ما نظر سنی ها را در این جا بخوانیم؟ نه. بخوانید. خواهید دید عظمت فقه شیعه خیلی بالاتر از مطالبی است که این آقایان می گویند؛ با اینکه این آقایان جزو فقهای به نام عصر هستند. آن ها هم قائل به تأثیر زمان و مکان هستند؛ اما خواهید دید که می گویند شکر هندوستان و شکر مازندران، هر دو شیرین اند و اما این کجا و آن کجا؟

شما اینهایی که من عرض کردم را مباحثه کنید و قیاس کنید؛ فردا ان شاء الله مقداری از نظرات اینها را بخوانیم، خواهید دید که نظرات اینها، نظرات زیبایی نیست. راههایی که اینها معین می کنند؛ راه صحیحی نیست. راه صحیح همانی است که ما عرض کردیم. این عناوین ثانویه، ادواتی است دست حاکم که می تواند تراحم احکام را از بین ببرد.

البته فردا شهادت حضرت جواد سلام الله علیه است. فردا، آقایان تشریف بیاورید؛ چون ما پس فردا دیگر مرخص می شویم و خدمت شما نیستیم. ما بخشی از این را می خوانیم و بخش دیگر را خودتان مطالعه کنید. دیدتان وسیع باشد و قدر فقه شیعه را بدانید. زمان و مکان مؤثر است کجا و آنهایی که این آقایان می گویند. در عین حالی که نسبتاً صحیح است و اما احتیاج به مطالب اینها نیست. سلام ما بر امام هشتم و فرزند عزیزش امام جواد، خداوند منان همه را ان شاء الله مشمول شفاعت ایشان قرار بدهد.

اللهم صل على محمد و آل محمد. اللهم ارزقنا توفيق الطاعة و بعد المعصيه و صدق النيه و عرفان الحرمة و اكرمنا بالهدى و الاستقامه و صدق السنننا بالصواب و الحكمة و املاً قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا عن الحرام و الشبهه. اللهم ايد الاسلام و اهله و اخذل الكفر و من تبعه. و السلام عليكم و رحمه الله.

